اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد که یک مقداری عبارت مرحوم شیخ را خواندیم، البته هدف ما خواندن عبارت نبود لکن یک چیزی که در مساله هست این اخذ و ردی که شیخ دارد که می‌رود و می‌آید و مطالب را عوض می‌کند و بعد یک جاهایی که یک نکاتی را گفتند انصافا امروزه در مقام تدریس و تعلیم و یادگیری در سطح علمی متعارف نیست یعنی سعی می‌کنند یک مطلب واضحی را بگویند اگر ابهاماتی دارد نکات ابهام را بگویند، اینکه قبول بکند، بیاید و برود ...**

**مثلا ایشان باید می‌گفت که دلیل این مطلب یک اجماع بعد اشکال بکند بعد در آخرش ... لذا مثلا ایشان در آخرش شهرت عظیمه را قبول می‌کند، اخذ و رد می‌کند بعضی از فروع را نقد می‌کند بعضی از نکات و احتمالاتی را که بعضی از بزرگان گفتند ... عرض کردیم کرارا احتمالاتی را که انسان شب در حین مطالعه به ذهنش می‌آید لازم نیست که بنویسد یا در درس بگوید، این احتمالات به ذهن انسان می‌آید اینها را باید بررسی کند و آن که صحیح است را انتخاب بکند و بقیه‌اش را دیگر داعی به گفتن نیست، متاسفانه این در بعضی از کتب ما هست.**

**وبالجمله ایشان در صفحه‌ی 280 فالإنصاف أنّ الحجة في المسألة هي الشهرة المحققة والإجماع المحكي عنه ، این نکته‌ای را که ایشان دارد آخرش این است، بعد باز شروع می‌کنند به بحث کردن که من عرض کردم که نعم لقائل إن يقول که من عرض کردم این طریقه‌‎ی شیخ است که دائما اخذ و رد می‌کنند، اگر این کار را نمی‌کردند برای تعلیم بهتر بود، من این را می‌گویم که معلوم بشود که عبارت شیخ اینقدر مهم نیست که خیال کنیم فهمیده نمی‌شود ما بحثمان این است که این روش خیلی مطلوب نیست، لقائل أن يقول ما عرفت من المحقق والعلامة وولده والقاضيوغیرهم خصوصاً الذي بنى المسالة يدل على عدم تحقق الإجماع ، باز برمی‌گردد ، وكيف كان والعمل على المشهور، دائما اخذ و رد می‌کند.**

**خوب همان اول فرمودید که شهرت هست اجماعش ثابت نیست خیلی خوب دیگر خیلی طول و تفصیل و اخذ و رد و رفت و برگشت و اینها کردن ندارد.**

**یکی از حضار: شهرت را حجت می‌داند ؟**

**آیت الله مددی: از شهرت بالاتر کلام قاضی و علامه و اینها را آورده که شهرت جای خودش .**

**ويمكن أن يستانس له ، این دلیل طبق شمارشی که ما کردیم دلیل پنجم است، در این بحث اول هم عرض کردم این کتاب‌هایی که چاپ شده حتی مثل همین مکاسب چاپ جدید اینها را شماره‌گذاری نکردند اگر شماره گذاری می‌کردند بهتر بود، پس دلیل اول مساله‌ی اجماع بود که ایشان نوشت و دلیل بعد هم چند تا روایت نزد ما بود، دو تا روایت بود، دلیل دوم هم که روایت بود نزد ما حدیث رفع القلم بود، دلیل سوم روایاتی که دارد عمد الصبی وخطائه واحد ویمکن ان یستانس له ، البته ایشان ملتفت هستند که آن روایت ربطی بما نحن فیه ندارد لکن برای استیناف خوب است.**

**والأصحاب وإن ذكروها في باب الجنايات إلا أنّه لا إشعار في نفس الصحيحة بالإختصاص ، باز در این بحث وارد شدند که آیا عمد الصبی اختصاص به جنایت دارد یا ندارد، البته ایشان گفته نه مرحوم شیخ در بحث احرام آورده است این تعجب از مرحوم شیخ انصاری این عمد الصبی و خطائه واحد عادتا به احکامی می‌خورد که عنوان عمد یک اثر دارد و عنوان خطا یک اثر دارد، دیگر عادتا این طور است دیگر وقتی که گفت در صبی عمده و خطائه واحد یعنی هر دو اثر برش بار می‌شود دیگر صبی عمد نمی‌خواهد داشته باشد همه‌ی فعلش حکم خطای بالغ را دارد، و در احرام داریم مثلا لباس را عمدا بپوشد یا خطائا بپوشد، در جنایت هم داریم قتل مومن خطائا قتل مومن عمدا، چون در این دو باب داریم اگر صبی این کار را کرد عمد و خطائش یکی است اما این چه ربطی دارد که بگوییم اگر صبی عقد بیع انجام داد باطل است این چه ربطی به آن باب دارد.**

**لذا مرحوم شیخ می‌گوید یستانس ، جواب یستانس هم که واضح است که احکام شرعی را با یستانس نمی‌شود درست کرد بعد ایشان می‌فرماید وحينئذ كل حكم شرعي تعلق بالأفعال التي يعتبر في ترتب القصد ... ایشان کم لطفی فرمودند قصد یک مطلب است عمد و خطا مطلب دیگری است این هم جواب ایشان.**

**بعد در همان صفحه‌‎ی 282 بل یمکن ، این تایید همین روایت عمد الصبی و خطائه ، بملاحظة بعض ما ورد ... این دلیل چهارم به اصطلاح ، في هذه الأخبار في قتل المجنون والصبي إستظهار المطلب من حديث رفع القلم ، عرض کردم تنها حدیثی که ما الان داریم که در کتب ما آمده و از طرق اصحاب ماست یعنی اولش آخرش که از ابوالبختری واضح الحال است ، همین است که دارد عمدهما خطاء تحمله العاقلة وقد رفع عنهما القلم ، چون بین این دو تا جمع شده عمد و خطاء واحد و رفع القلم ، پس از این معلوم می‌شود که آثار برش بار نمی‌شود .**

**از صفحه‌ی 282 بعد چون دارد وقد رفع آیا رفع علت است یا معلول است شیخ وارد این بحث می‌شوند تا صفحه‌ی 284 همین که این علت را و احتمالات را بحث می‌کنند، ما عرض کردیم این روایت فوق العاده ضعیف است و ارزش بحث ندارد نه می‌خوانیم عبارت شیخ را و نه وقت شما را برای این کار می‌گیریم. چون بنا شد که اینها سریع رد بشویم که یادآوری باشد .**

**القلم المرفوع هو قلم المؤاخذة عرض کردیم هم در حدیث رفع و هم در این حدیث می‌گوید که مراد از رفع، رفع مواخذه است به این تعبیر و رفع عقوبت به آن تعبیر است، اصطلاحشان این است، خود شیخ هم در کتاب رسائل در حدیث رفع احتمال رفع عقوبت داده است.**

**و ما این توضیح را عرض کردیم شاید بهتر باشد به جای مواخذه و به جای کلمه‌ی عقوبت بگذاریم رفع احکام جزائی که مترتب است بر عنوان مخالفت نظام این جوری بگوییم قانونی تر است، یک سری احکام جزائی بر عنوان تمرد بر نظام بار می‌شود، می‌گوید اینها در حدیث رفع بار نمی‌شود، روی رفع عن امتی بار نمی‌شود.**

**اگر کسی از چراغ قرمز نسیانا رد شد، از چراغ قرمز رد شد کسی پشت سرش اسلحه گرفته بود مریض همراه داشت مریض در حال خطر از چراغ قرمز رد شد، اضطرار به اصطلاح آن احکام جزائی بار نمی‌شود، چون آن احکام جزائی عنوانی که درش هست عنوان تمرد بر نظام است، عصیان نظام است، مراد این است، این آقا با وجود این عذرها تمرد نکرده عصیان نکرده است، معذور بوده است، هفت تیر بالای سرش گرفتند اصرار داشته مثلا خطا کرده اشتباه کرده یک چراغ دیگر آن طرف بوده سبز بود خیال کرده آن چراغ قرمز است. غرض موارد مختلفی پیش می‌آید که انسان مخالفت قانون می‌کند اما تمرد ندارد، خوب دقت بکنید.**

**اینها با حدیث رفع القلم و با حدیث رفع برداشته می‌شود اما اگر زد شیشه‌ی کسی را عمده و خطائا شکست این دیگر ضامن است، اینها دیگر برداشته نمی‌شود، پس احکام جزائی که تابع واقع است با حدیث رفع القلم برداشته نمی‌شود این هم بحث حقوقی ، پس به جای کلمه‌ی مواخذه و عقوبت بردارید و این کلمه را بگذارید، احکام جزائی مترتب بر عنوان تمرد و عصیان بر نظام، کسی بخواهد تخلف قانونی بکند از قانون سرپیچی بکند عنوان ، عنوان سرپیچی از قانونی است، در این عناوین حدیث رفع و حدیث رفع القلم تاثیرگذار است.**

**بعد ایشان می‌‎گوید که فلا ينافي ما ثبوت بعض العقوبات للصبي كالتعذير اشکال ندارد حاکم اگر دید به خاطر اینکه این کار انجام نگرفته یک و به خاطر اینکه بعضی از صبیان ممیز هستند و خوب هم ممیز هستند منشاء اشکال شدند یک تعزیری را قرار داده است.**

**والحاصل مقتضى ما تقدم من الإجماع المحكي في البيع وغيره والأخبار عدم الإعتبار ، این خلاصه‌‎ی نظر است، بما يصدر عن الصبي من الأفعال المعتبر فيها القصد إلى مقتضاها ، این خلاصه است ، پس تا این جا چهار تا دلیل شد، انما الکلام این ادله کافی هست یا نه؟ آن که از این چهار تا هست بین اهل سنت مشهور همین است بین ما هم مشهور همین است، این حاصلش است حدیث رفع القلم هم بین اهل سنت عده‌ایشان قبول ندارند و کمی از آنها قبول دارند این وجوه دیگری هم که ایشان فرمودند، چون روایات ما که نزد ما هست، آن هم چندان دلالت روشنی ندارد، این مطالبی که ایشان فرمودند خلاصه‌اش همین است .**

**این تا اینجا این مطلب ایشان ، باز دو مرتبه ایشان کلامی را از علامه در تذکره ... من عرض کردم ای کاش در حوزه‌های ما به غیر از دروس رسمی درس متن شناسی هم می‌گذاشتند آشنایی با متون علما خیلی تاثیرگذار است، عرض کردیم علامه فروعی را در اینجا آورده این فروع را در حقیقت از کتب اهل سنت گرفته است، عرض کردیم کتابی هست به نام مقنعه برای ابن قدامه خودش هم یک کتابی نوشته بود که اسمش یادم رفت متن مختصری است از فقه پسر برادر ایشان آن را شرح کرده است که اسمش الشرح الکبیر است، علامه اکثر مطالبش از این الشرح الکبیر است خیلی گرفته است، بعضی‌هایش که عین عبارت ایشان است. از الشرح الکبیر پسر برادر ابن قدامه ، البته در بین علمای ما مشهور شده که ایشان از مغنی گرفته نه با شرح کبیر بیشتر مطابقت دارد ، شرح کبیر از مغنی گرفته این درست است، شرح کبیر بیشتر از عموی خودش گرفته است.**

**آن وقت در آنجا فروع فروانی هست این فروع را هم علامه در تذکره آورده است اصل فروع از اهل سنت تفریعش روی مبانی شیعه است، و این تفریع در اینجا روی این هست که ما يصدر عن الصبي لا إعتبار به این خلاصه‌ی مطلب است، انما الکلام مصادیق را بیان کرده‌اند، به قول امروزی ما تمرین، مثل تمرین که می‌گویند این مصادیق را بیان کردند و نتیجه را روی مصادیق گفتند اما اصل مبنا این است که ما یصدر عن الصبی لا اعتبار به ، آن که از صبی خارج می‌شود اصلا ارزش ندارد.**

**یکی از حضار: علامه پذیرفته این را ؟**

**آیت الله مددی: بله علامه پذیرفته است.**

**منشاء پذیرفتن علامه همان قواعد است کلمات علامه بعدها در تذکره خیلی متوجه علما قرار گرفت و خیلی تاثیر گذار است عرض کردم در میان دنیای فقه ما آن که خیلی تاثیرگذار است یکی مرحوم شیخ طوسی است و یکی علامه است یعنی در کلیه‌ی معارف حوزوی این دو نفر خیلی تاثیرگذارند. چون متنوع نوشتند، شیخ طوسی البته متنوع تر نوشته اما علامه هم دارد ، علامه مثلا روایت دارد شیخ طوسی روایت ندارد، رجال دارد فقه تفریعی دارد فقه ماثور دارد اصول دارد که زیاد هم هست کلام دارد رجال دارد این متنوع بودن علامه قدس الله نفسه در علوم معاصر حوزوی منشاء شده است.**

**خوب مرد روشن فکر و کاملا دقیقی است ، عرض کردم پسر ایشان مرحوم فخر المحققین یک عبارتی دارد علامه در اول قواعد پسر ایشان آنجا یک حاشیه‌ای دارد، چون علامه گاهی آرائش به حسب کتبش مختلف است، پسر ایشان یک عبارتی دارد که مشعر به این است که اگر پدرم مبانی مختلفی و فتاوای مختلف دارد چون کتابها را بر اساس مبانی مختلف نوشته است، بر این اساس بنویسیم فتوا این است بر این اساس بنویسیم فتوا این است، این مطلبی را که مرحوم فخر المحققین نوشته ، حالا من اینطور فهمیدم ، راست باشد و مطلب ایشان درست باشد خیلی باید فرد حاضر الذهن باشد ، مثلا قواعد را ایشان نوشته مقترف را روی اقوال شیعه و روایات شیعه نوشته یعنی اگر انسان یک دوره فقه را روی روایات اقوال شیعه بنویسید یک جور در می‌آید روی فقه قواعد بنویسد یک جور دیگر در می‌آید توجه داشتن به این معنا ... من نمی‌دانم واقعا مرادشان انصافا ...**

**یکی از حضار: روی قواعد هم می‌گویند حسب قاعده یا جایی که روایت نداریم مثلا ...**

**آیت الله مددی: نه اصلا کل فقه را حسب قاعده نوشته باشد اگر این مطلب را که مرحوم ...**

**یکی از حضار: ابن هاشم پدر هم بر همین اساس که روایت نبوده ...**

**آیت الله مددی: نه این که من از ایشان دیدم آن روایت نبوده را ندیدم.**

**این مطلب اگر راست باشد نشان می‌دهد که علامه یک مغز فوق العاده‌ای است دیگر یک دوره فقه را بر اساس قواعد بنویسد بعد یک دوره فقه را بر حسب روایات و کلمات شیعه بنویسد یک دوره فقه را بر اساس فقه مقارن و تطبیقی با اهل سنت بنویسد ، البته تذکره‌ی ایشان ناقص است کامل نیست تا آخر نیست، البته بحث هم کردند که ایشان رسیده و به ما نرسیده یا ایشان نوشته است، بیشتر به این باشد که ایشان ننوشته باشد.**

**علی ای حال اگر این مطلب درست باشد دلالت می‌کند بر عظمت مقام علمی علامه یعنی یک نوع عظمتی که الان برای ما تصورش هم سخت است چه برسد به تصدیقش که کسی اینقدر در فقه مسلط باشد بتواند یک دوره فقه را روی مبانی مختلف بنویسد، از اول فقه بعضی وقت‌ها تا آخر فقه .**

**به هرحال چون متن شناسی مهم است اصل این فروع را مثلا خیال نکنید در روایات یا حدیث شیعه آمده باشد اصل این فروع در کتب اهل سنت است، اهل سنت هم روی قواعد نوشتند روایت ندارند از این خیالتان راحت باشد، علامه هم تا جایی که توانسته چون اصلا نزد شیعه مطرح نبوده روی قواعده بوده .**

**ببینید الان من عبارت علامه را نمی‌خوانم وكما لا يصح تصرفاته اللفظية كذا لا يصح قبضه ، یک ، ولا يفيد حصول الملك في الهبة ، قبضش هم اثر ندارد، اصلا اثر قبض چیست ؟ بعضی از آثار قبض را علامه اینجا آورده است، طبق قاعده است این آثار، یکی از آثار قبض این است که در باب هبه عقد با لفظ واقع می‌شود لکن خود عقد با قبض کامل می‌شود عقد آن وقت تمام می‌شود یعین آن وقت نقل و انتقال است ، اما ملک بعد از تصرف است، یعنی سه مرحله دارد خود عقد و تمامیت عقد و مرحله‌ی ملک ، ملکش با تصرف است اما با قبضش محقق می‌شود، حالا اگر که یک شخصی به بچه گفت این کتاب را به تو فروختم و بچه قبض کرد آیا این قبضش اثر دارد یعنی عقد تمام می‌شود می‌گوید اگر ما گفتیم درست نیست این اثر ندارد، ببینید اینها یکی یکی تفریعات است، اگر گفتیم تصرفات فعلی صبی درست نیست قبض او اثر ندارد این آثار این است که قبض اثر دارد یا نه .**

**یکی از آثارش این است ولا یفید الحصول الملك ، ملک یعنی نقل و انتقال ، نقل و انتقال نه به این معنا که حق رجوع ندارد، لزومش هم به تصرف است.**

**في الهبة وإن تهب له الولي ولا لغيره وإن أذن الموهوب له بالقبض ، ولو آن شخص بگوید که شما حق دارید از طرف من ، این کافی نیست چون خود قبض معتبر نیست، در باب فضولی مشکل سر چیست اسنادش به اصیل است، اگر اصیل اجازه داد من کتاب یک کسی را می‌گیرم و می‌فروشم اگر اجازه داد این تمام می‌شود اما در اینجا این کار اصلا صلاحیت قبض ندارد، قبض شارع کلا قبض حساب کرده است.**

**مثال دیگر ولو قال مستحق الدين للمديون سلم حقي إلى هذا الصبي فسلم مقدار حقه إليه ، تعبیر زیبایی دارد که فقهایی است، می‌گوید من از شما صد هزار تومان می‌خواهم این صد هزار تومان را به این بچه بدهید خودش هم دستور داد بچه هم صد هزار تومان را گرفت می‌گوید چون قبضش کلا قبض است هنوز در ذمه‌ی آن شخص مانده و به این منتقل نمی‌شود، این که می‌گوید فسلم مقدار حقه این خیلی تعبیر زیبایی است چرا نمی‌گوید فسلم حقه ، چون حقش در ذمه بود کلی بود ، من صد هزار تومان کلی از این آقا می‌خواستم این آقا برداشت یک صد هزار تومان داد به بچه گفتم آقا من خودم گفتم این پولی که من از تو می‌خواهم را به بچه بده ، گفت خیلی خوب این مقدارش که صد هزار تومان خارجی است برداشت داد به بچه حالا اگر تلف شد نزد بچه، آیا ضامن هست خود آن شخص که مدیون بوده یا نه ؟ جواب بله ضامن است.**

**چرا چون این قبضش اثر ندارد، می‌گوید خودش گفت بله خودش بگوید، وقتی قبض بی اثر بود چه خودش بگوید چه نگوید ... چرا چون شارع گفته اثر ندارد وقتی شارع گفت اثر ندارد شخص نمی‌تواند برش اثر بار کند نمی‌توانم من بگویم که بر او اثر بار کردم، وإن أذن الموهوب له بالقبض ، ولو قال مستحق الدين للمديون سلم حقي إلى هذا الصبي ، حق من را به این بچه بده فسلم مقدار حقه ، يا قدر حقه إليه لم يبرئ عن الدين وبقي المقبوض على ملكه ، این قبض کلا قبض است.**

**این مثال دیگر ولا ضمان علي الصبي لأنّ المالك ضيعه حيث دفعه إليه وبقي الدين ، دین هم باقی است ، لأنّه ولا يتعين إلا بقبض صحيح ، باید قبض صحیح باشد تا آن ذمه معین بشود، این هم از آثار آن ، كما لو قال إرمي حقي في البحر ، اگر گفت آن هم در دریا انداخت می‌گویند کافی نیست دریا که قابلیت قبض ندارد، فرمی مقدار حقه بخلاف ما لو قال للمستودع سلم مالی الی الصبی او القه فی البحر ، اینجا دقت کنید عرض کردم اینها روایت ندارد علامه می‌گوید اگر ذمه بود کلی بود آن کلی با گفتن اینکه به صحیح بدهد معین نمی‌شود اما اگر کلی نبود عین خارجی بود مثلا گفت این کتاب ، این کتاب نزد ایشان ودیعه بود گفت این را به این صبی بدهید ، لأنّه إمتثل أمره في حقه المعين ولو كانت الوديعة للصبي ، ودیعه نزد او گذاشته است ...**

**عرض کردم فرق بین ودیعه و عاریه این است که در عاریه جواز تصرف دارد در ودیعه ندارد، یعنی عاریه و ودیعه از این جهت مثل هم هستند، کتابش را نزد این آقا امانت می‌گذارد یک کتابش را هم نزد من به ودیعه می‌گذارد اگر نزد آن آقا ودیعه گذاشته بود حق تصرف درش ندارد، اما ...**

**یکی از حضار: بدون حق فی البحث چرا هنوز مشغول ذمه است اگر گفت حقم را در دریا بینداز ؟**

**آیت الله مددی: نگفت حقش گفت مالم ، یک کتاب داشته نزد این آقا گفته این کتاب را بینداز در دریا.**

**یکی از حضار: خوب خودش گفته دیگر من دیگر مدیون کتاب نیست خودش گفته است.**

**آیت الله مددی: بحث سر مدیونی نیست، بحث سر این است که چون معین است دیگر مدیون نیست چون معین است گفت به این بچه بده چون معین است ... اما اگر گفت من صد تومان از تو می‌خواهم این را به بچه بده این را می‌گوید نمی‌‎شود، مثل بیع کلی به شخصی.**

**بخلاف ما لو قال ، این مطلب بخلاف ما لو قال للمستودع سلم مالی الی الصبی او القه فی البحر لانه امتثل امره فی حقه المعین، کتاب نزد او داشته گفته کتاب را به بچه بده گفت اشکال ندارد، خودش خواسته به آن بدهد مشکل ندارد، اما اگر در ذمه بوده ذمه معین نمی‌شود ، قبض او کلا قبض است،**

**ولو کانت الودیعه للصبي فسلمها إليه ضمن وإن كان بإذن الولي إذ ليس له تضييعها وقال أيضاً لو عرض الصبي ديناراً على الناقد ، بحث بوده که پول را می‌دادند به صراف‌ها که این را ببینید خالصی و نا خالصی آن چقدر است، حالا یک دینار داد به این صراف، گفت این دیناری که صبی داده را نقد بکن، نقد به این معنا بررسی کن چقدر خالص است، دینار را که گرفت باز به صبی بر نگرداند ، ببینید فروع مساله را ... دینار را که گرفت به ولی‌اش برگرداند نه به صبی ، أو متاعاً لمقوم أن يقومه این فاعل لینقده یا آن کسی که اینجا محل کلام است مراد صبی است ، صبی این کار را کرد، فاخذه آن آقای جوهری آن آقای طلا ساز این را گرفت یا آقای صراف لم يجوز له رده إلى الصبي ، نمی‌شود آن را دو مرتبه به صبی رد کند ، بل على وليه إن كان فلو أمره الولي بالدفع إليه فدفعه إليه برئ من ضمانه إن كان المال للولي ، وإن كان للصبي فلا كما لو أمره بالقاء مال الصبي في البحر فإنّه يلزمه ضمانه فإذا تبايع الصبيان وتقابضا وأتلف كل واحد منهما ما قبضه فإن جرى بإذن الوكيلين فالضمان عليهما وإلا فلا ضمان عليهما بل على الصبيين ويأتي في باب الحج ، این مطلب ایشان است.**

**بعد مثال‌های دیگری هم را مرحوم علامه اضافه می‌کند که آقایان نگاه بکنند دو تا مثال کوچک است.**

**یکی از حضار: بر اساس این چیزی که گفتند مثلا ما می‌خواهیم با تاکسی جایی برویم بعد پنج هزار تومان از ما می‌ماند نزد او ما اگر به او بگوییم که بده به این بچه این را اگر ذمه در نظر بگیریم بریء الذمه نمی‌شود.**

**آیت الله مددی: نه ذمه معین نمی‌شود.**

 **از اینجا از صفحه‌ی 286 ثم إنّه ظهر من ما ذكرناه در اینجا باز مطلب جدیدی است، حالا شماره‌اش نمی‌دانم شش هست یا هفت نمی‌دانم چند شد، از اینجا مطلب جدیدی است، این مطلب جدید عرض کردم ریشه در کلام اهل سنت دارد و آن اینکه بیع صبی درست نیست مگر در محقرات سبزی بخرد نان بخرد ، در محقرات قابل قبول است، مرحوم شیخ به اینجا وارد بحث شدند ، ثم إنّه ظهر مما ذكرناه أنّه لا فرق في معاملة الصبي بين أن تكون في الأشياء اليسيرة أو الخطيرة لما عرفت من عموم النص والفتوى حتى أنّ العلامة في التذكرة لما ذكر حكاية أنّ أبى الدرداء إشترى عصفوراً من صبي فأرسله ردها بعدم الثبوت وعدم الحجية وتوجيهه بما يخرج عن محل الكلام ، توجیه هم کرده است.**

**انصافا مطلب ایشان اجمالا درست است ...**

**یکی از حضار : محقرات را شافعی را هم در معاطات گفته است،**

**آیت الله مددی: بله البته ابی حنیفه در معاطات دارد .**

**این محقرات را هم عرض کردیم یعنی نکته‌ی فنی که در باب محقرات است این نیست که روایات ما تفصیل قائل است این نکته‌اش این است که یک این امر متعارفی است بچه‌ها می‌آیند می‌خرند و می‌برند، دو اگر بخواهیم جلوی این کار را بگیریم و بگوییم حتما بالغ باید بیاید بخرد واقعا اختلال نظام پیش می‌آید به امر جامعه با این جور درست نمی‌شود این نکته‌ی اساسی‌اش این است لذا عرض کردم که آن نکته‌ی اساسی‌ترش همان جریان سیره است ، سیره جاری شده که از اشیاء یسیره قبول کند، مرحوم شیخ از اینجا وارد بحث محقرات می‌شوند صفحه‌ی 286، خود شیخ ابتدائا می‌گوید ظهر مما ذكرناه لا فرق في معاملة الصبي بين أن تكون في الأشياء اليسير أو الخطيرة ، بعد هم متعرض می‌شود ، بعد نقل قولی از محدث کاشانی من أنّ الأظهر جواز بيعه وشرائه في ما جرت به العادة من الأشياء اليسيرة دفعاً للحجرج البته ایشان عنوان دفعا للحرج آورده است، بعد مرحوم شیخ با ایشان مناقشه می‌کند فإنّ الحرج ممنوع بعد هم معنا می‌کند، البته این را کلا من عرض می‌کنم که شیخ از این راه ، شاید هم مراد شیخ این باشد.**

**یک بحثی دارند که اصولا عناوینی مثل حرج و اینها امور باطل و امور حرام را نمی‌گیرد لا حرج حالا اگر لاحرج را قبول بکنیم مثلا کسی بگوید من یک عمر بلا نسبت شراب خوردم بعد مسلمان شدم بگوید که اگر نخورم در حرج واقع می‌شوم پس شراب بخورم، بنای علما بر این است که لا حرج شامل محرمات نمی‌شود البته دیدم که بعضی از معاصرین دیگر نمی‌گویم که سندش هم هست، از بزرگان هم هست ظاهرا اشتباه چاپ شده باشد، می‌خواهد بگوید مشکل ندارد شامل می‌شود، نه بنایشان این است که ادله‌ی مثل لا حرج شامل محرماتی که تصورش را بکنید نمی‌شود بعد ایشان می‌گوید دو تا حرج مطرح است یکی اینکه برای مردم و یکی برای صبی اگر نباشد، بعد ایشان می‌گوید نه حرجی پیش نمی‌آید برویم بگوییم آقایان خودشان معامله بکنند، یا فرض کنید به نحو کتابت یا صبی به نحو وسیله باشد .**

**یکی از حضار : فرقش با اضطرار مثلا در بیابان گیر کرد می‌گویند گوشت مردار بخور.**

**آیت الله مددی: مردار که آیه‌ی مبارکه است .**

**یکی از حضار: نمی‌شود تعمیم بدهیم به این هم بگوییم جانش در خطر است باید .**

**آیت الله مددی: حرج غیر از جان در خطر است، حرج یعنی در فشار روحی قرار می‌گیرد عرض کردیم فارق اساسی حرج و ضرر این است ضرر نقص است مثلا چشم آدم کم نور می‌شود گوش آدم کر می‌شود، نقص را می‌گویند ضرر، البته این را هم باز توضیح دادیم از بعضی از عبارات در می‌آید که ضرر باید بین باشد و لذا مرحوم آقای خوئی می‌گویند که دلیلی بر اضرار به نفس هم نداریم مگر اینکه مهم باشد و الا چرا چون می‌گویند فرض کنید مثلا افراد می‌گویند اگر پنیر خوردید حافظه‌تان کم می‌شود حالا چون حافظه کم می‌شود بگوییم مثلا حرام است ، بعد به تمام مراتب یسیره‌ی ضرر هم دلیل برایش نداریم، ولکن من توضیح دادم اصلا از بعضی از عبارات لغوی‌ها ظاهر می‌شود که ضرر اصولا جایی است که ظاهر باشد اگر ضرر مثل کم شدن حافظه باشد به آن ضرر نمی‌گویند اصلا نه اینکه ضرر تخصیص خورده است، این را توضیحاتش را سابقا عرض کردم.**

**مساله‌ی حرج هم عبارت از ضیق نفس است ضرر نیست، من اگر این کار را می‌کنم در تشویش اضطراب، حول، هراس و اینها قرار می‌گیرم این اصطلاحا حرج است و غیر از ضرر است، ضرر یک ضرر به جسمش یا به روحش یا به اموالش یک نقصی پیدا می‌شود آن نقص را ضرر می‌گویند .**

**یکی از حضار: آقا در مقام ترک یک حرام مثلا فرض کنید الان به آن تاکید می‌کنند که مثلا سیگار را که در مسیر ترکش افتاده ولی مثلا یکی دو بار مصرف می‌کند، برای اینکه در آن ضیق قرار نگیرد و موفق به ترک کلی بشود .**

**آیت الله مددی: آن ضیق نیست مسائل ضرر است مساله‌ی نقص و این هاست.**

**علی ای حال بعد لو أراد إستقلاله في البيع والشراء لنفسه بماله من دون إذن الولي ليكون حاصله أنّه غير مهجور، أنّه يعني صبي ، في الأشياء اليسيرة فالظاهر كونه مخالفاً للإجماع ، یک روایت واحده هم هست در اینجا مرحوم ... وأما ما ورد في رواية السكوني راجع به روایت سکونی هم مفصل بحث کردیم و قبول هم نکردیم ، لکن این روایتی که الان ایشان آورده همان نسخه‌ی مشهور سکونی است عرض کردم سکونی یک نسخه‌ی مشهوری دارد که در قم در اختیار مشایخ قم بود نسخه‌ای است که مرحوم ابراهیم بن هاشم از کوفه به قم آورده این روایت از همان نسخه است و عرض کردیم آن اصح نسخ کتاب سکونی است که قمی‌ها ... لذا مرحوم کلینی هم این حدیث سکونی را آورده است و شیخ طوسی هم آورده لکن شیخ طوسی از کلینی گرفته صدوق نیاورده است.**

**عن كسر الغلام الصغير لا يحسن صناعة بيده معللاً بأنّه إن لم يجد سرق، اگر این غلام کسر داشته باشد چون اگر نتواند کسری را به دست بیاورد می‌رود دزدی می‌کند، بعد مرحوم شیخ این روایت را معنا می‌کند چون به حسب ظاهر خلاف است، و این معنایی که ایشان می‌کند یک مقداریش با صاحب جواهر مشترک است، اگر جلد 22 صفحه‌ی 136 داشتید آنجا نگاه کنید، صاحب جواهر هم یک معنایی می‌کند، این روایت این طوری است کسر الغلام الصغیر الذی لا یحسن صناعة بیده معللا بانه ان لم یجد سرق فمحمول علی عوض کسبه من التقات او اجرة من تجارة اوقعها الولی او الصبی بغیر اذن الولی هو علی عمل امر به من دون اجازة فاعطاه المستاجر او العامل اجرة المثل فإنّ هذه كلها مما يملكه الصبي این را اگر مراد ایشان این است.**

**عرض کنم این روایت را حالا دیگر عبارت شیخ هم کمی مجمل شده است، این روایت را که الان داریم مرحوم شیخ ناقص نقل کرده است، این روایت یک صدری هم دارد، صدر روایت این است که نهی النبی عن کسب الاماء اولا امه یا اماء است که اگر این پولی گیرش نیامد مجبور بشود که خدای نکرده عمل زشتی انجام بدهد، وقال ونهى عن كسب الغلام ، لأنّه إن لم يجد سرق ، لذا آمدند گفتند این مراد جایی است که بخواهیم روی کلام او عمل بکنیم اما اگر نخواهیم روی کلام او عمل بکنیم دیگر اشکال ندارد.**

**ببینید این روایت چه در باب امه چه در باب غلام عنوان کسب آمده است، تعجب می‌کنم اینها چرا توجه نکردند، کسب یعنی شغل ، آن وقت کسب الامه و کسب الغلام این معنایش این بوده که چون عرض کردم به شما یکی از جهاتی که در اقتصاد هست در دنیای عرب از بردگی به عنوانی که غالبا در غرب نبود استفاده کردند غرب هم بردگی داشت خیلی هم شدید داشت اما در جهان عرب برده‌ی زن را که کنیز می‌گرفتند برای مسائل جنسی بود که مثلا ... آن وقت اینها در روایت دارد که شما زن را وادار نکنید به زن نگو برو کسب بکن روزانه برای من اینقدر بیاور چون او مجبور می‌شود که روزانه آن مبلغ را تهیه بکند از راه حلال نشد به حرام می‌افتد بعد مساله‌ی صبی هم همینطور است به صبی هم اجبار نکن که روزی اینقدر بیاور ، هر چه آورد خمسش را بده به اصطلاح نه اینکه مجبور کنید.**

**در روایت چه می‌گوید، می‌گوید که به کسب مجبورش نکنید، چون اگر به کسب مجبورش کردید آن وقت چه کار می‌کند ، إن لم يجد سرق ولذا مرحوم شیخ می‌فرماید : فمحمول على عوض كسبه من التقاة أو أجرة عن إجارة أوقعه الولي أو الصبي بغير إذن الولي أو عن عمل أمر به من دون إجازة فأعطاه المستأجر أو العامل أجرة المثل ، فإنّ هذه كلها مما يملكه الصبي لكن يستحب للولي وغيره إجتنابها إذا لم يعلم صدور دعوى الصبي فيها .**

**در اینجا این روایت را اینجور معنا کردند ، مثلا اگر بگوییم به صبی برو کار بکن روزی برای من دویست هزار تومان بیاورد این کار را نکنید چون ممکن است یک روز کار بکند یک روز کار نکند، یا یک روزی کار بکند کمتر گیرش بیاید مثلا صد هزار تومان بشود، شما نمی‌توانید بگویید حتما این پول را بیاور اما مثلا به او بگویید برو اینجا از صبح تا ظهر مثلا مشغول چیدن گندم باش مثلا صدتا بسته‌ی گندم اگر چیدی من در مقابل ده تا این قدر به تو می‌دهم یعنی یک عمل معینی است خوب دقت کنید نه کسب ، کسب یعنی پول را معین بکند، کسب این است که بگوید پول را معین کند، چون اگر کسب شد پول را معین کرد اگر فردا نتوانست دروغ می‌گوید یا دزدی می‌کند چون باید به آن مبلغ برساند در باب امه دارد اگر نتوانست آن عمل زشت را انجام می‌دهد .**

**اما اگر شما زن بردید آنجا گذاشتید گفتید شما بنشین اینجا خیاطی بکن هر روزی پنج تا دکمه بدوز آن دکمه مشخص است دیگر، دیگر آن مساله‌ی عمل زشت متصور نیست، آنکه من از روایت ملتفت می‌شوم این است.**

**آیت الله مددی: عرض کنم که آن چه که من خودم فکر می‌کنم غیر از این نکته‌ای که الان عرض کردم که مراد از کسب چیست و مراد از روایت چیست من فکر می‌کنم که اصلا کلام عن کسب الغلام الصغیر الذی لا یصنع صناعة بیده این کلام راجع به غلام بوده به قرینه‌ی امه نه بچه‌ی خودش نه بچه‌ی صغیر به نظرم می‌آید که این کلمه‌ی الصغیر اضافه شده باشد به حدیث،**

**یکی از حضار : غلام یعنی در برابر امه .**

**آیت الله مددی: بله در برابر امه .**

**چون اینها کار می‌کردند چون این روایت مشکل دیگر غیر از اینکه شیخ می‌گوید ، معلوم می‌شود صبی می‌تواند معامله بکند، تا الان می‌خواست بگوید که صبی معامله نمی‌کند، تعجب است که شیخ به این مطلب توجه نفرمودند خوب این تمام مطالب سابقتان را هدم می‌کند ، من فکر می‌کنم چون اول حدیث امه هست بعد حدیث غلام بوده و اینها کسب انجام می‌دادند چون برده بودند لذا می‌گوید شما غلام را نفرستید دنبال کسب و نگویید روزی برای من اینقدر بیاور، چون اگر کمتر شد ممکن است در راهش از یک میوه فروشی چیزی بدزدد بیاورد، چون از ترس مولا که باید مبلغ را تکمیل کند با دزدی این کار را بکند.**

**یکی از حضار: آن کار کردن غلامهای بزرگسال معقول بوده چون خودشان می‌رفتند کتابت می‌کردند و پولشان را می‌آوردند به ومولایشان می‌دادند، آن که مورد بحث بوده غلام صغیر بوده یعنی آن صغیر هم به لحاظ لفظ استفاده شده**

**آیت الله مددی: عرض کردم به شما چون در روایات دو قطعه دارد عن کسب اماء وهو امه اولش امه است بعد غلام است من فکر می‌کنم متن حدیث تشویش پیدا کرده است، ولذا در امه دارد اذا عرفت صناعة بیدها مثلا یک کنیزی است که لباس شستن بلد است شما اگر به او گفتید روزی دویست تومان بیاور این شبهه را دارد که به عمل حرام بیفتد اما اگر گفتید برو اینجا روزی صد تا ملافه بشویید این دیگر راحت است نگاه می‌کنیم که روزی صد تا شست یا نه .**

**در حقیقت این روایت می‌خواهد بگوید عنوان کسب نگذارید عمل را معین کنید طبق عمل معین پولش را بگیرد، صد تا ملافه بشوید می‌شماریم صد تا شسته پولش را می‌دهیم ، کسب یعنی این ، کسب یعنی اینقدر برای من پول بیاور ، این کسب ممنوع است، حالا بنا بر مشهور هم مکروه است، اما این صغیر که اصلا مشکل دارد من فکر می‌کنم روایت غلام بوده و صغیر اضافه شده با اینکه این نسخه صحیح است عرض کردم در کافی هم این حدیث آمده است، لکن خود من اعتقادم این است که به مقابله‌ی قرینه... من روی بحث متن خیلی تا حالا صحبت کردم خیلی روی متن حساب بکنید من فکر می‌کنم اگر متن را چند بار نگاه بکنید کاملا واضح است که این غلام بوده است این صغیر مدرج است، نه اینکه مدرج است ، اشتباها اضافه شده است و جزو متن حدیث نیست.**

**به هر حال بعد ایشان از راه ... دیگر حالا فردا ، می‌خواستم تمامش کنم چیزی نمانده اما چون یک دو سه عبارت از مرحوم تستری هست که یک مقدار پیچیده است برای آن جهت بیشتر عرض کردم طول کشید بنا نداشتیم اینقدر طول بکشد.**

**وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین**